

Contextual Analysis of Reliance on *Mutlaqāt*, *Umūmāt*, and the Practice of the Infallibles (*Ma šūmīn*) in Islamic Texts

Hosein Andalib^{ID}


Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.
hoseinandalib@iau.ac.ir

Abstract

The present study aims to address the question of whether it is possible to determine the Islamic legal rulings (*aḥkām fiqhī*) on emerging and contemporary phenomena by relying on *mutlaqāt* (absolute statements), *umūmāt* (general statements), and the practice (*sīrah*) of the Infallibles (*alayhim al-salām*). Employing a descriptive-analytical method, the findings indicate that in dealing with newly emerged issues (*masā'il mustahditha*), one may refer to the general and absolute statements found in the sayings of the Infallibles (*ʿašūmīn*), provided that the general or absolute evidence is capable of encompassing the intended subjects. This requires, firstly, the fulfillment of the conditions of *ḥikmah* in these statements and, secondly, the possibility that the *sharīʿah* considered those instances at the time the narration was issued. However, in referencing the practice (*sīrah*) of the Infallibles (*ʿašūmīn*), it must be noted that unlike *mutlaqāt* and *umūmāt*, which are verbal proofs (*adilla lafẓī*), the practice is non-verbal and classified among rational proofs (*adilla lubbī*). In ambiguous, contemporary, and newly arisen matters, it is necessary to rely on the definitive extent of the practice, which entails the requirement of similarity (even in conditions, consequences, and effects) between current events and those in the era of the Infallibles.

Keywords: Newly Emerged Issues, Secondary Rulings, Primary Rulings, Absolute Statements (*Mutlaqāt*), General Statements (*umūmāt*), Practice of the Infallibles (*sīrah al-Ma šūmīn*).

شرایط‌شناسی تمسک به اطلاقات، عمومات و سیره معصومین (ع) در متون اسلامی

حسین عندلیب 

استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. hoseinandalib@iaui.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر پاسخ به این سوال است که آیا در پدیده‌های نوپیدا و امروزمی می‌توان با تمسک به اطلاقات، عمومات و سیره معصومین، حکم فقهی آن‌ها را مشخص کرد؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که در مسائل مستحدثه برای کشف حکم شرعی، می‌توان به عمومات و اطلاقات وارد در فرمایشات معصومین (ع) مراجعه نمود، مشروط به اینکه دلیل عام یا مطلق صلاحیت شمول نسبت به موضوعات مورد نظر داشته باشد که لازمه آن این است که اولاً مقدمات حکمت در ناحیه آن‌ها تمام باشد و ثانیاً احتمال اینکه شارع در زمان صدور روایت به آن مصادیق و موارد التفات داشته است، وجود داشته باشد. البته در استناد به سیره معصومین (ع) باید توجه داشت که سیره برخلاف اطلاقات و عمومات که در ادله لفظی می‌باشد، فاقد لفظ بوده و در زمره ادله لبتی قرار می‌گیرد و در موارد مشکوک و امروزمی و امور مستحدثه که آیا سیره در آن جاری می‌شود یا خیر، باید به قدر متیقن از سیره اکتفاء کرد و این چیزی جز لزوم همسانی (حتی همسانی در شرایط، پیامدها و آثار) وقایع امروز و زمان معصوم نیست.

کلیدواژه‌ها: مسائل مستحدثه، عناوین ثانویه، عناوین اولیه، مطلقات، عمومات، سیره معصومین.

استاد به این مقاله: عندلیب، حسین (۱۴۰۳). شرایط‌شناسی تمسک به اطلاقات، عمومات و سیره معصومین (ع) در متون اسلامی.

پژوهش‌های زیباشناختی متون اسلامی، ۱(۲)، ص ۱۰۷-۱۲۷.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۲/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

دین اسلام به عنوان یک دین جهان‌شمول و زمان‌شمول داعیهٔ سعادت انسان‌ها و جوامع بشری را در همهٔ زمان‌ها و تحت هر شرایطی دارد و پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز به عنوان شریف‌ترین بندهٔ خدا و کامل‌ترین مخلوق او آخرین پیامبری بوده که به سوی بشریت مبعوث شده است. جهان‌شمولی و جاودانگی این شریعت آسمانی اقتضاء می‌کند که دارای قوانین مترقی و حیات‌بخشی باشد تا بتواند در هر عصر و زمان زمینهٔ رسیدن انسان‌ها به سعادت دنیا و آخرت را فراهم آورد. از طرفی پس از گذشت نزدیک ۱۵ قرن از پیدایش شریعت مقدس اسلام، زندگی بشر دچار چنان تحولی شده است که فکر بازگشت به حتی ۱۰۰ سال قبل نیز تا حد زیادی ناممکن می‌نماید، تا چه رسد به اینکه کسی بتواند شرایط زندگی خود را بسان زندگی مردم صدر اسلام قرار دهد. زندگی امروز به گونه‌ای دستخوش پیشرفت‌های مادی و تحولات شگرف شده است که بسیاری از موضوعاتی که در گذشته مورد ابتلاء عموم مردم بود و احکام شرعیه به آن‌ها تعلق می‌گرفت، از بین رفته و موضوعات دیگری جای آن‌ها را گرفته است؛ به گونه‌ای که در مورد آن‌ها به ظاهر حکمی صادر نشده است. البته آنچه که مسلم است و گریزی از آن نیست، اینکه از این تغییر و تحول در بستر گذشت زمان گریزی نیست، همانطور که فیلسوفان و حکیمان گفته‌اند: «تغییر و تحوّل لازمهٔ ذاتی جهان مادی است و هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شود». به همین دلیل در مسألهٔ استمرار شریعت و احکام الهی چاره‌ای جز پذیرش حقیقت تحول و تطوّر جامعهٔ بشری وجود ندارد، بلکه آنچه که مورد توجه قرار می‌گیرد، چگونگی سرایت دادن احکام الهی به موضوعاتی است که به تازگی به وجود آمده‌اند و سابقه‌ای در گذشته‌های دور ندارند که از آن‌ها به مسائل مستحدثه تعبیر می‌شود.

در این راستا، پژوهش حاضر درصدد است که روش‌های استخراج احکام موضوعاتی که در لسان روایات از آن‌ها نامی برده نشده و نیز در زمان نزول قرآن کریم و زمان صدور روایات وجود نداشته‌اند و پس از آن دوران شکل گرفته‌اند را مورد کاوش و بررسی قرار دهد و شرایط تمسک به عمومات و اطلاقات ادلهٔ شرعی و سیرهٔ معصومین (ع) برای اثبات احکام موضوعات جدید و مستحدث را تبیین نماید.

۲. پیشینهٔ پژوهش

این مسأله اگرچه از دیرباز مورد عمل فقهای شیعه بوده است، لکن کمتر به این موضوع با نگاه مستقل پرداخته شده است. در سال‌های اخیر برخی از اساتید و محققین حوزه‌های علمیه به این بحث به صورت مستقل توجه نموده و تحقیقاتی در مورد آن انجام داده‌اند. شاید علت این موضوع به صورت مستقل مورد بحث قرار نگرفته است این باشد که در صورت احراز مقدمات حکمت و انعقاد

اطلاق و همچنین وجود عمومات، آنچه که در ارتکاز اصحاب بوده، عمل نمودن به عمومات و اطلاقات بوده است؛ به همین دلیل نیازی به کنکاش در این رابطه احساس نمی‌شده است. به عنوان نمونه محقق سبزواری در کتاب «صید و ذباحت کفایه الاحکام» در بحث صید با تفنگ ابتدا می‌گوید تردید وجود دارد و سپس قول به حلیت صید با تفنگ را قول غیربعیدی می‌شمارد و به عمومات حلیت صید با سلاح تمسک می‌کند: «و فی مثل الآلة الموسومة بالتفنگ المستحدثة فی قرب هذه الأعصار تردّد، و لوقیل بالحلّ لم یکن بعیداً، لعموم أدلة الحلّ، و دخوله تحت عموم قول أبی جعفر (علیه السلام): «من قتل صیداً بسلاح...» (سبزواری، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۵۷۶). بزرگان دیگری مثل محقق نراقی (۱۴۱۵ق، ج ۱۵، ص ۳۱۹؛ ۱۴۲۲ق، ج ۱، بخش ۲، ص ۱۷۶) و علامه مجلسی (۱۴۱۰ق، ج ۶۲، ص ۲۷۲) نیز در این مسأله از ایشان تبعیت می‌کنند.

بنابراین، در ارتکاز غالب اصحاب، مراجعه به عمومات و اطلاقات در مسائل مستحدّثه امری بی‌اشکال بوده است. البته در این میان بوده‌اند کسانی که در پاره‌ای از موارد نسبت به تمسک به عمومات و اطلاقات تشکیک کرده‌اند و اشکالاتی مطرح نموده‌اند، مانند صاحب ریاض که در همین مسأله با محقق سبزواری مخالفت می‌کند و می‌گوید حکم این مسأله با تمسک به عمومات «من قتل صیداً بسلاح» ثابت نمی‌شود و دلیل آن را اینگونه بیان می‌کند که لفظ سلاح در این روایت شامل تفنگ نمی‌شود و از آن انصراف دارد چون تفنگ جزء سلاح‌های جدیدی بوده که در زمان صدور روایت متداول نبوده است (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۳، ص ۲۷۴). محقق نائینی نیز در باب معاملات در ذیل جواز تمسک به «اوفوا بالعقود» در موارد شک در اسباب و مسببات می‌گوید، اگر سببی در زمان شارع متعارف نبوده و بعداً مستحدث شده است، همین مقدار که صدق معامله شود، تحت عمومات و اطلاقات قرار می‌گیرد و وجهی برای اختصاص یا انصراف وجود ندارد (نائینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۵). بنابراین، می‌توان گفت اگر چه برخی از بزرگان نسبت به این مسأله بی‌توجه نبوده‌اند، اما باب مستقلی نیز تحت عنوان تمسک به عمومات و اطلاقات در مسائل مستحدّثه در کتاب‌های اصولی و فقهی خود قرار نداده‌اند.

۳. مفاهیم تحقیق

۳-۱. مسائل مستحدّثه

در لغت، حدیث به معنای جدید و در مقابل قدیم است. مراد از مستحدث نیز همین معنا است؛ یعنی چیزی که جدید و بی‌سابقه است. «الحدیث: نقیض القدیم. و الحدوث: نقیض القُدَمَة. حَدَثَ الشَّيْءُ يَحْدُثُ حَدُوثًا وَ حَدَاثَةً، وَ أَحْدَثَهُ هُوَ، فَهُوَ مُحَدَّثٌ وَ حَدِيثٌ، وَ كَذَلِكَ اسْتَحْدَثَهُ، الْحَدِيثُ: الْأَمْرُ الْحَادِثُ الْمُنْكَرُ الَّذِي لَيْسَ بِمَعْتَادٍ، وَ لَا مَعْرُوفٍ فِي السُّنَّةِ، وَ اسْتَحْدَثْتُ خَبْرًا أَيْ وَجَدْتُ خَبْرًا جَدِيدًا»

(ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۳۱). بنابراین، مراد از مسائل مستحدثه، مسائل و موضوعات جدیدی است که اقتضای حکم شرعی جدید دارد. البته این موضوع و مسأله ممکن است کاملاً جدید باشد و هیچ‌گونه سابقه‌ای در گذشته نداشته باشد. مانند: پول و چک‌های اعتباری و سفته که امروزه در معاملات رایج شده است یا ممکن است سابقاً وجود داشته، ولی در بعضی از قیود آن تغییراتی به وجود آمده باشد و حکم شرعی سابق نتواند بر آن بار شود. مثل: ارزش و مالیت پیدا کردن برخی اعیان نجسه مانند خون و مردار و برخی مسائل مربوط به خانواده.

۳-۲. عام

عموم در لغت به معنای شمول و فراگیری است. در برخی از کتاب‌های لغوی، عموم را به معنای ترک تفصیل و اجمال معنا کرده‌اند: «مَعْنَى الْعُمُومِ إِذَا اقْتَضَاهُ اللَّفْظُ تَرْكُ التَّفْصِيلِ إِلَى الْجَمَالِ» (فیومی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۳۰). عام و عموم در سخنان اصولی‌ها به جای یکدیگر به کار رفته است. اگرچه اکثراً عموم، ناظر به مفهوم و به معنای شمول و فراگیری است و عام، ناظر به لفظی است که معنای آن دارای عموم و شمول بوده و به معنای شامل و فراگیر است. به احکام و قواعد عامی که در احادیث وجود دارند، عمومات سَنَّت می‌گویند. مانند: «کل ماء طاهر». بسیاری از عموم‌های قرآنی و سَنَّت در کلمات پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) تخصیص خورده‌اند و بر همین اساس قاعده «ما من عام آلا و قد خُصَّ» در میان علما شهرت یافته است. احکام و قواعد عامی که در قرآن آمده‌اند، عمومات کتاب نام دارند. مانند: «ان الله علی کل شیء قَدِير» (میرزای قمی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۹۷؛ خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۱۵۳؛ نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۸۰).

۳-۳. اطلاق

اطلاق در لغت به معنای ارسال، شیوع، رهایی و عدم تقید است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۲۲۷). بیشتر اصولیون نیز مطلق را به همین معنا گرفته‌اند و آن را در مقابل مقید معنا نموده‌اند (نائینی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۶۲). البته معنای اصطلاحی مطلق در کلمات مشهور اصولیون عبارت است از: «ما دل علی شائع فی جنسه» (میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۷۸؛ خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۳). به این تعریف اشکالاتی در برخی کتاب‌های اصولی وارد شده که به دلیل عدم مدخلیت در بحث، در این مجال متعرض آن اشکالات نمی‌شویم. البته شاید بتوان بین اطلاق و مطلق تفاوت قائل شد، با این بیان که اطلاق، اولاً، و بالذات صفت معنا است و ثانیاً، و بالعرض می‌تواند صفت لفظ نیز باشد، اما مطلق، اولاً، و بالذات صفت لفظی است که معنای آن اطلاق دارد، هرچند می‌تواند ثانیاً و بالعرض صفت معنا نیز باشد. از آنجا که در پژوهش حاضر سخن از صحت تمسک به عمومات و اطلاقات است و با توجه به اقسامی که در مطلق وجود دارد و نیز اختلاف مبانی در کیفیت

شمول مطلق، در این باره توضیح بیشتری داده می‌شود.

در چگونگی شمول مطلق بر افراد ماهیت، دو نظر وجود دارد:

(۱) به وضع واضح است.

(۲) به کمک جریان مقدمات حکمت است (نظر مشهور).

مشهور اصولیون معتقدند اطلاق در الفاظ مفرد جاری است؛ مثل: اسم جنس و علم جنس. اما عده‌ای معتقدند اطلاق علاوه بر مفردات، در جمله‌ها نیز جاری است (مشکینی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۶؛ خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۶۳).

۳-۱. اطلاق به حسب عالم دلالت و مقام اثبات

اطلاق در دو مقام تصور دارد: ۱- مقام ثبوت یا عالم لحاظ؛ ۲- مقام اثبات یا مقام اقامه دلیل. اطلاق اثباتی، آن است که دلیلی برای تقیید اقامه نشده باشد. مثل اینکه مولا بگوید: «اکرم العالم» و دلیلی بر تقیید مفهوم عالم اقامه نکند. تقابل بین اطلاق و تقیید اثباتی، از نوع تقابل عدم و ملکه است؛ یعنی عدم ذکر قید در حالی که آوردن آن ممکن بوده است. اطلاق اثباتی بر اطلاق ثبوتی دلالت دارد (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۶۴، صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۳۷).

۳-۲. اطلاق احوالی

اطلاق احوالی، مقابل اطلاق افرادی قرار دارد و عبارت است از در نظر گرفتن اطلاق در معنایی جزئی، به حسب احوال متفاوتی که برای آن امکان دارد. توضیح اینکه، لحاظ شمول و سریان در مطلق به دو صورت است: ۱- لحاظ افراد، در جایی که معنا کلی و دارای افراد باشد؛ ۲- لحاظ احوال، در جایی که معنا جزئی باشد.

اطلاق احوالی در جایی است که برای معنای جزئی، احوال متفاوتی باشد. در این حالت اگرچه معنا دارای یک فرد است، ولی این فرد حالات مختلفی دارد؛ مثل: حالت مرض یا سلامتی، و یا حالت سواره یا پیاده بودن که بر زید عارض می‌شود. بنابراین، لفظ زید به لحاظ این احوال، اطلاق دارد؛ یعنی قابلیت صدق بر هر یک از این حالات را دارد و اگر گفته شود: «اکرم زیدا» اطلاق احوالی، تمام حالات او را دربرمی‌گیرد (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۶۰۱؛ صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۳۶، ج ۲، ص ۱۱۷).

۳-۳. اطلاق ازمانی

اطلاق ازمانی از اقسام اطلاق احوالی و به معنای شمول حکم بر موضوع در تمامی زمان‌ها است. بنابراین، در مواردی که مطلق، فردی از افراد ماهیت بوده و لحاظ شمول در آن به حسب تمام

زمان‌هایی است که فرد را دربرمی‌گیرد، اطلاق آن، اطلاق ازمانی است. برای مثال هنگامی که گفته می‌شود: «یجب الصدق» و یا «یحرم الکذب» مراد وجوب صدق و حرمت کذب در همهٔ زمان‌ها است. تقیید زمان مقابل اطلاق ازمانی است؛ مثل: «لاتعتق الرقبة لیلاً» یا «یجب الصدق ما دمت مختاراً (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۶۰۱، ۶۱۴؛ مشکینی، ۱۳۹۶، ص ۱۳۴-۱۳۵). در بحث جواز تمسک به اطلاقات در مسائل مستحدثه همهٔ اقسام اطلاق مورد نظر هستند، اعم از اطلاق احوالی، اطلاق افرادی و حتی اطلاق ازمانی، چرا که سخن در این است که آیا مطلقات اولاً، افراد مستحدثی که سابقهٔ وجود نداشته‌اند را شامل می‌شوند؟ و ثانیاً، آیا این مطلقات، حالات و کیفیات جدید را نیز شامل می‌شوند یا خیر؟

۳-۴. اصول عملیه

اصول عملیه (که به دلیل فقاهتی نیز مشهورند و در طول دلیل اجتهادی قرار می‌گیرند) اصولی هستند که مجتهد در يك مسأله، بعد از فحص از ادلهٔ اجتهادیه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) و یأس از وجود چنین دلیلی (به نحوی که اطمینان پیدا کند دلیل اجتهادی وجود ندارد) به سراغ آن‌ها می‌رود. این اصول عملیه یا از حکم عقل استفاده می‌شود (مانند برائت عقلیه، احتیاط و تخیر عقلی)، و یا از حکم نقل (مانند برائت نقلیه، احتیاط نقلی، استصحاب) (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۳۷؛ صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۸).

۴. نمونه‌هایی از مسائل مستحدثه

با توجه به تغییرات و پیشرفت‌های به وجود آمده، مسائل مستحدثه بسیار زیاد و متنوع است به طوری که شمارش آن‌ها کار آسانی نیست؛ لکن در این قسمت به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- اگر کسی نماز ظهر را خوانده و با هواپیمای سریع‌السیر به مکانی برسد که هنوز وقت ظهر شرعی در آنجا نرسیده است، آیا باید یک بار دیگر نماز ظهر را بخواند یا اینکه همان نماز اول کفایت می‌کند؟

۲- اگر کسی - مثلاً از ایران - در ایام ماه مبارک رمضان به مکه رفته و در آنجا سی روز روزه گرفته باشد و وقتی به ایران برگشت، هنوز یک روز از ماه رمضان باقی مانده باشد، آیا بر او واجب است آن روز را هم روزه بگیرد؟ یا با توجه به اینکه یک ماه کامل روزه گرفته است، دیگر روزهٔ روز سی و یکم بر او واجب نیست؟

۳- کسی که نذر کرده مثلاً روز عید غدیر را روزه بگیرد، اگر در وطن خود آن روز را روزه گرفته و بعد از ظهر همان روز به جایی برود که فردا در آنجا عید غدیر (هیجدهم ذی‌الحجه) است، آیا بر او

واجب است در آنجا هم روزه بگیرد؟

- ۴- آیا روزه‌دار می‌تواند از راه تزریق، مواد غذایی یا داروهای تقویتی به بدن برساند؟
- ۵- آیا طواف کردن از طبقات اول و دوم مسجدالحرام در صورتی که فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم(ع) را در طواف شرط ندانیم، صحیح است؟
- ۶- با توجه به توسعه مسعی و طبقاتی شدن آن، آیا سعی نمودن در همه فضای موجود صحیح است؟ سعی در طبقات بالا چه حکمی دارد؟
- ۷- آیا معیار در تحقق مسافت شرعی برای مسافر، پیمودن افقی زمین است؟ یا اینکه با سیر عمودی در فضا نیز مسافت شرعی محقق می‌شود؟
- ۸- آیا برای اثبات اول ماه، رؤیت هلال با چشم مسلح به ابزار جدید مثل تلسکوپ کفایت می‌کند؟ یا اینکه حتماً باید با چشم غیر مسلح، هلال ماه را رؤیت نمود؟
- ۹- حکم پول‌های رایج در عصر ما جهت انجام معاملات چیست؟ آیا احکامی مثل زکات، ربا و مضاربه که بر نقدین (طلا و نقره مسکوک) بار می‌شده‌اند، در خصوص این پول‌ها نیز جاری می‌شوند؟
- ۱۰- خرید و فروش چک و سفته و نیز معاملات با آن‌ها چه حکمی دارد؟
- ۱۱- حکم اقسام بیمه‌ها (بیمه عمر، آتش سوزی، از کار افتادگی، سرقت و...) چیست؟
- ۱۲- حکم شرکت‌های جدید هر می مثل گلدکوئیست و امثال آن چیست؟
- ۱۳- سودی که صندوق‌های قرض الحسنه در مقابل پرداخت وام به عنوان کارمزد از وام‌گیرنده دریافت می‌کنند، چه حکمی دارد؟ آیا این صندوق‌ها می‌توانند بخشی از پس‌اندازهای مردم را که در نزد آن‌ها نگهداری می‌شود، به کارهای تجاری یا تولیدی اختصاص دهند؟

۵. بررسی و تحلیل دیدگاه‌ها

۵-۱. دیدگاه اول: جواز تمسک

با مراجعه به انبوه کتاب‌های فقهی مشخص می‌شود که سیره عملی مشهور بزرگان فقه و اصول بر این است که در مسائل مستحدثه و موضوعاتی که جدید هستند و در عصر صدور روایات یا اصلاً موجود نبوده‌اند و یا مورد ابتلاء عموم مردم نبوده‌اند، در ابتدا باید به عمومات و اطلاقات موجود در کتاب و سنت مراجعه کرد و در صورتی که دلیلی از عمومات و اطلاقات وجود نداشت، نوبت به مراجعه به اصول عملیه می‌رسد و حکم ظاهری در مقام عمل برای آن ثابت می‌شود. به عنوان مثال، محقق نراقی در ذیل فرمایش محقق سبزواری مبنی بر جواز صید با تفنگ این مبنا را تأیید می‌کند و می‌گوید: عمومات جواز صید با سلاح این مورد را نیز شامل می‌شود و مجرد مستحدث بودن این موضوع، آن را از تحت شمول آن ادله خارج نمی‌کند و این قول به چند دلیل اقوی است:

اول: به جهت عمومات أدله حلیت اشیاء تا حرمت آن معلوم نشود.

دوم: به جهت عمومات مصرّحه به حلیت آنچه را به سلاحی بزنی و بکشی.

چون صحیحۀ محمد بن قیس از ابی جعفر (ع) «قال: من جرح صیداً بسلاح و ذکر اسم الله علیه ثمّ بقى ليلة أو ليلتين لم يأكله السبع و قد علم أنّ سلاحه هو الذى قتله فليأكل منه إن شاء» (حرّعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۳، ص ۳۶۲). و مرسله فقیه «قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: من جرح بسلاح و ذکر اسم الله عزّ و جلّ ثمّ بقى الصيد ليلة أو ليلتين ثمّ وجده لم يأكل منه سبع و علم أنّ سلاحه قتله فليأكل منه إن شاء» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۳۱۹). «و متعارف نبودن این سلاح در زمان معصوم (ع) موجب تقييد إطلاق اخبار نمی‌شود، بلکه در بعضی از اخبار دلالت هست بر اینکه هرچه را کسی سلاح خود و آلت صید انداختن قرار دهد، مقتول آن حلال است» (نراقی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، بخش ۲، ص ۱۷۶).

۱-۱-۵. ادله دیدگاه جواز تمسک به عمومات و اطلاقات

دلالت الفاظ عموم بر شمول، یک دلالت وضعی- لفظی است (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۳۶۳؛ تبریزی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۱۶۱)، به همین دلیل در صورتی که الفاظ عام در لفظی داخل بشوند همه افراد معنای آن لفظ را شامل می‌شوند. البته همانگونه که محقق خراسانی در کفایه می‌گوید در صورتی الفاظ عموم می‌توانند، دلالت بر شمول مدخول خود داشته باشند که مقدمات حکمت در ناحیه مدخول الفاظ عموم، تمام باشد، و الا اگر مدخول این الفاظ اطلاق نداشته باشد، نمی‌توان شمول را از آن استفاده نمود (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۱۷). لکن این نکته مهم است که همین که الفاظی مثل «کلّ»، «من» و «ما» موصوله و «الف و لام» محلّی به جمع بر لفظی داخل شوند، دلالت بر شمول همه افراد آن مدخول می‌کنند؛ حال چه آن مدخول مطلق بوده و چه مقید به قیدی باشد. در اطلاقات نیز همین بیان می‌آید؛ با این تفاوت که حکم به شمول در اطلاقات لفظی نیست، بلکه به عقیده بسیاری از بزرگان این عقل است که حکم به شمول از حیث احوال، ازمان و یا افراد می‌کند؛ زیرا عقل وقتی مقدمات حکمت را تمام دید، چنین حکمی می‌کند، اما اگر مقدمات حکمت تمام نباشد، مجرد الفاظ مطلق نمی‌توانند شمول را اثبات کنند. مقدمات حکمت نیز بنابر آنچه مشهور اصولیون تصریح کرده‌اند عبارتند از:

۱- متکلم در مقام بیان خصوصیات و ویژگی‌ها باشد.

۲- قرینه برخلاف معنای اطلاق وجود نداشته باشد.

۳- قدر متیقن در مقام تخاطب وجود نداشته باشد (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۷).

البته در مقدمه سوم اختلاف است؛ برخی بزرگان مثل امام خمینی (۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۲۷۳) و

محقق خوبی (خوبی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۵۴۰) وجود قدر متیقن در مقام تخاطب را مضّر به انعقاد اطلاق نمی‌داند، همانگونه که وجود قدر متیقن خارجی را مضّر نمی‌دانند. لکن آنچه در اینجا مهم است، این است که در صورتی که مقدمات حکمت تمام شد، بدون هیچ اشکالی اطلاق منعقد می‌شود؛ خواه موضوع آن از مسائل مستحدثه باشد و یا از مسائل مستحدثه نباشد. البته در باب مطلقات در بسیاری موارد از مسائل مستحدثه می‌توان این ادعا را مطرح کرد که احراز اینکه معصوم (ع) در مقام بیان همه مصادیق - حتی مصادیق و حالاتی که متأخر از عصر صدور روایات است - بوده، امر مشکلی است. در این صورت چون مقدمات حکمت کامل نمی‌شود، از این باب، اطلاق نسبت به برخی از موارد مسائل مستحدثه ممکن است منعقد نشود. بنابراین در استدلال به عمومات و اطلاقات در مسائل مستحدثه به مقدمات زیر می‌توان استناد نمود:

مقدمه اول: در صورتی عمومات و اطلاقات در نصوص شرعی کاشف از اراده جدی شارع نسبت به همان عمومات و اطلاقات است که شارع، مخصّص یا مقیدی برای آن عمومات و اطلاقات بیان نکرده باشد.

مقدمه دوم: وظیفه فقیه در استنباط حکم شرعی در مواجهه با عمومات و اطلاقات در مرحله اول فحص از مخصصات و مقیدات احتمالی است که ممکن است وجود داشته باشد. بنابراین مجتهد در صورت فحص اگر به مخصص یا مقیدی رسید؛ در صورت وجود شرایط طبق قانون باب تخصیص و تقیید به همان مقید و مخصص اخذ می‌کند و می‌فهمد که مراد جدی شارع، عمومات و اطلاقات ظاهری آن‌ها نیست بلکه به قرینه مخصص و مقید، خلاف ظاهر آن عمومات و مطلقات را اراده کرده است و اگر با وجود فحص از مخصص و مقید به مخصص و مقیدی دسترسی پیدا نکرد در این صورت حکم به شمول افرادی یا احوالی آن عمومات و اطلاقات می‌کند.

مقدمه سوم: در صورتی که پس از فحص و یأس از وجود مخصص یا مقید، باز هم احتمال وجود آن‌ها داده شود، از طریق اصل عدم بیان، حکم می‌شود به اینکه مقید و مخصصی در مقابل آن عمومات و اطلاقات وجود ندارد، و الا شارع وظیفه داشت که آن‌ها را بیان نماید. در نتیجه در صورتی که مخصص و مقیدی وجود نداشته باشد، حکم مسائل مستحدثه با مراجعه به عمومات و اطلاقاتی که می‌توانند شامل آن‌ها شوند، ثابت می‌شود.

۵-۲. دیدگاه دوم: عدم جواز تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام

یکی از مسائلی که در اصول مطرح بوده، این است که: در مواردی که شک در این است که یک مورد خاص مصداق عام می‌باشد یا خیر؟ و آیا می‌توان به عموم عام تمسک نمود و آن موضوع مشکوک را از مصادیق عام برشمرد؟ به عنوان مثال: در دلیل «اکرم کل عالم» که دلالت بر عموم دارد،

اگر مخصصی وارد شود و بگوید: «لا تکرّم الفساق من العلماء» و سپس در مورد فرد خاصی از علما مثل زید شک کردیم که آیا فاسق است و مشمول دلیل حرمت اکرام می‌شود یا عالم است و مشمول دلیل وجوب اکرام می‌شود؛ در این صورت آیا می‌توان از عموم دلیل اول بهره گرفت و گفت آن دلیل عام این فرد مشکوک را شامل می‌شود؟ بسیاری از بزرگان فقه و اصول (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۷؛ خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۳۵) قائل به این هستند که در این مثال نمی‌توان از دلیل عام برای اثبات حکم فرد مشکوک استفاده نمود. به عبارت دیگر، تمسک به دلیل عام در شبهه مصداقیه خود دلیل، جایز نیست. این بزرگان برای این مبنا دلالتی نیز ذکر کرده‌اند که در این نوشتار به دلالت آن‌ها پرداخته نمی‌شود. نکته قابل ذکر این است که گاهی ممکن است تمسک نکردن به عام یا مطلق در موردی خاص (اعم از اینکه آن مورد از موضوعات مستحدثه باشد یا نه) به این دلیل باشد که تمسک به عمومات و اطلاقات در آن مورد به نحو تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام یا مطلق باشد که جایز نیست. در این صورت از آنجا که غالب عمومات و اطلاقات کتابی و روایی مورد تخصیص قرار گرفته‌اند، در خصوص مصداق مشکوک نیز این سوال وجود دارد که آیا مصداق دلیل عام قرار می‌گیرد یا خیر؟ و الا اگر احراز شد که این مورد نیز مصداقی از مصادیق آن عام و مطلق است، در این صورت آن عمومات و اطلاقات او را شامل می‌شوند. البته همانگونه که بیان شد، در مطلقات باید مقدمات حکمت نیز تمام شود، یعنی اگر احراز شد که متکلم نسبت به این مورد نیز در مقام بیان بوده است، در این صورت می‌توان به مطلق تمسک نمود.

نکته قابل توجه اینکه، همانطور که بیان شد مشهور فقها و اصولیون قائل به جواز تمسک به عام و مطلق در مسائل مستحدثه هستند. همانگونه که برخی از اساتید نیز به این مبنا اذعان می‌کنند. لکن، در این میان برخی از اساتید و بزرگان می‌گویند در مواجهه با مسائل مستحدثه این روش نیز نیکو نیست که به محض برخورد با یک موضوع جدید آن را تحت دلیل عام یا مطلق ببریم و حکم آن عام یا مطلق را بار کنیم، بلکه یک فقیه مدقق و کاردان باید ابتدا جوانب مختلف این موضوع را بررسی کند؛ زیرا چه بسا با مقداری دقت در مورد یک موضوع جدید، کشف شود که این موضوع تحت یک موضوع دیگری وارد می‌شود که در ابتدا به نظر می‌آمد تحت آن موضوع نیست و مربوط به مسأله دیگری است. حال پس از اینکه این دقت‌ها انجام گرفت، فقیه، عام یا مطلق را بر آن تطبیق دهد. برخی از بزرگان می‌گویند فقهی که در آن از مسائل مستحدثه بحث می‌شود را «فقه نوازل» می‌گویند. شاید وجه تسمیه آن این باشد که مسائل مستحدثه به منزله بارانی هستند که تا پیش از این وجود نداشته و سپس مسائل مربوط به آن مورد ابتلاء مکلفین قرار می‌گیرد.

برخی نیز در مورد کیفیت تمسک به عمومات و اطلاقات نظرشان این است که نسبت به

موضوعاتی که در زمان ائمه(ع) وجود نداشته‌اند، در صورتی که احتمال التفات امام معصوم(ع) نسبت به آن موضوعی که در آینده به وجود می‌آید، وجود داشته باشد، می‌توان به عمومات و اطلاقات صادره از آن امام(ع) تمسک نمود، اما اگر احتمال التفات نسبت به آن موضوع داده نشود، نمی‌توان برای اثبات حکم آن به عمومات و اطلاقات مراجعه نمود، بلکه باید به اصول عملیه تمسک کرد. البته ظاهر این است که این قول با نظر مشهور منافاتی نداشته باشد؛ زیرا بعید است مشهور نیز حتی در صورتی که هیچ احتمال التفاتی نسبت به موضوعات مستحدثه داده نمی‌شود، باز هم عمومات و اطلاقات را شامل بدانند.

۵-۲-۱. ادله دیدگاه عدم جواز تمسک به عمومات و مطلقات در مسائل مستحدثه

۵-۲-۱-۱. روایات داله بر انحصار وظیفه بیان احکام در زمان معصومین(ع)

در مقابل قائلین به جواز، ممکن است گفته شود که استدلال فوق در صورتی صحیح است که ائمه(ع) در مقام بیان همه احکامی که مورد ابتلاء مکلفین است، باشند؛ اعم از اینکه آن احکام مورد ابتلاء فعلی مکلفین باشد و یا اینکه در آینده مکلفین با آن مواجه بشوند، لکن از برخی روایات استفاده می‌شود که ائمه(ع) نسبت به احکام شرعی زمان‌های بعد وظیفه بیان نداشته‌اند. در نتیجه نمی‌توان از مقدمات فوق جواز تمسک به عمومات و اطلاقات در مسائلی که در زمان‌های بعد از ائمه(ع) حادث شده‌اند را ثابت نمود. روایات متعددی بر این مفهوم دلالت دارند که ائمه معصومین(ع) فقط وظیفه بیان احکامی را برعهده داشته‌اند که مکلفین در همان زمان مبتلا به آن‌ها بوده‌اند و نسبت به اعصار آینده وظیفه‌ای نداشته‌اند. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود:

روایت اول: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ وَ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنِ الْفَضِيلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ: «كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۷۱).

تقریب این روایت آن است که براساس آنچه از کتب لغت استفاده می‌شود، مراد از «قرن» گروهی از مردم هستند که در یک مدت زمانی واحد می‌زیسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۳۳۳).

بنابراین، منظور از «قرن» همان «نسل» در زبان فارسی است. در نتیجه مفاد این روایت آن است که هر امامی هادی نسلی است که در آن می‌زیسته و اقتضای اطلاق این کلام این است که امام(ع) به عنوان هادی، مختص نسل زمان خود است؛ یعنی وظیفه هدایت‌گری امام(ع) نیز مختص نسلی است که در آن می‌زیسته و بدیهی است که امام(ع) تنها نسبت به مردمی که وظیفه هدایت‌گری آن‌ها را بر دوش دارد، وظیفه بیان دارد. روایات دیگری نیز شبیه به این روایت در کتب روایی وجود دارد که با همین تقریب استدلال دلالت بر این دارد که هر امامی هادی زمان خود است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱،

ص ۴۷۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۰۴).

لکن به استدلال به روایت فوق مناقشه‌ای وارد است. توضیح اینکه، اگر از سند این روایت صرف‌نظر شود، از نظر دلالت این اشکال وجود دارد که امام(ع) در این روایت می‌فرماید که هر امامی هدایت‌گر نسلی است که در میان آن‌ها زندگی می‌کند، یعنی خداوند در هر زمانی هدایت‌گری برای مردم قرار می‌دهد، تا حجت بر آن‌ها تمام شود؛ پس، معنای این روایت این نیست که هر امامی فقط وظیفه دارد نسل خود را هدایت کند، و نه نسل‌های دیگر را. شاهد این سخن نیز آن است که این روایت در تفسیر آیه شریفه «و لکل قوم هاد» بیان شده و ظاهر این آیه شریفه همین معنایی است که بیان شد؛ چون بین مفسّر و مفسّر باید تناسب وجود داشته باشد. بنابراین، روایت مذکور دلالت می‌کند بر اینکه در هر زمانی هادیانی از طرف پروردگار هستند که مردم را به سمت حقیقت رهنمون می‌شوند؛ حال این حقیقت، اصول دین باشد یا احکام شرعی مربوط به افعال اختیاریه مردم؛ اما این روایت در مقام نفی وظیفه‌انمّه(ع) نسبت به بیان احکام آیندگان نیست؛ به عبارت دیگر، «اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند».

روایت دوم: «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» فَقَالَ نَدْعُو كُلَّ قَرْنٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِإِمَامِهِمْ قُلْتُ فَيَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي قَرْنِهِ وَعَلِيٌّ (ع) فِي قَرْنِهِ وَ الْحُسَيْنُ (ع) فِي قَرْنِهِ وَ الْحُسَيْنُ (ع) فِي قَرْنِهِ وَ كُلُّ إِمَامٍ فِي قَرْنِهِ الَّذِي هَلَكَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ قَالَ نَعَمْ» (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۴۴).

تقریب استدلال: در تقریب استدلال به این روایت نیز گفته شده مفاد اطلاقی این روایت دلالت دارد بر اختصاص امامت هر امام به قومی که در میان آن‌ها می‌زیسته و طبیعی است که امام(ع) تنها نسبت به مردمی که وظیفه امامت آن‌ها را بر دوش دارد، وظیفه بیان دارد.

اشکال این استدلال نیز مانند روایت قبل است؛ چون نهایت معنایی که این روایت بر آن دلالت دارد، این است که هیچ قومی بدون امام مبعوث نمی‌شود. به این معنا که در هر دوره‌ای هر قومی با امامی که دارد مبعوث می‌شود، اما این روایت بر اینکه ارشادات و بیان هر امام برای اعصار بعدی راهگشا نیست، دلالت ندارد. روایات دیگری نیز قریب به مضمون این روایت در کتاب‌های روایی ما نقل شده است (قمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۰۲؛ کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳۶؛ مغربی، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۲۷) که مبتلا به همین اشکالی که ذکر شد، هستند.

روایت سوم: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ عَنِ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» قَالَ نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص) خَاصَّةً فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِمَّنَّا شَاهَدَ عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ (ص) شَاهِدٌ

عَلَيْنَا» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۹۰).

تقریب استدلال: تقریب استدلال به این روایت نیز عبارت است از:

الف) از روایات استفاده می‌شود که در هر نسلی امام(ع) شاهد بر آن نسل است. ب) از روایات دیگر استفاده می‌شود که شاهد بودن امام(ع)، به لحاظ وظیفه تبلیغ و تبیین شریعت است.

نتیجه اینکه: هر امام وظیفه تبلیغ و بیان نسلی را برعهده دارد که میان آن‌ها می‌زیسته است. برای اثبات مقدمه دوم نیز به روایاتی استناد شده که دلالت می‌کنند بر اینکه، شاهد بودن ائمه(ع) از جهت وظیفه بیان احکام شرعی است. در اینجا به دو روایت از آن روایات اشاره می‌شود:

۱- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ فِي كِتَابِ بُنْدَارِ بْنِ عَاصِمٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره، ۱۴۳)، قَالَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَمَا صَيَّعُوا مِنْهُ» (صفار، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۸۲).

۲- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» قَالَ نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطُ وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجْبِهِ فِي أَرْضِهِ وَ فِي هَذَا الْقُرْآنِ- لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ «تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» فَرَسُولُ اللَّهِ (ص) الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقْنَا وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَا» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۹۱).

همانطور که ملاحظه می‌شود، دو روایت فوق دلالت دارند بر اینکه، شهادت ائمه(ع) بر مردم از باب بیان وظیفه شرعی آن‌ها نسبت به تکالیف و حلال و حرام الهی است. در نتیجه باید گفت، هر امامی فقط نسبت به مردم عصر خویش شاهد است و فقط نسبت به آن‌ها وظیفه بیان احکام شرعی دارد. بنابراین، حکم مسائل مستحدثه که در زمان‌های پس از ائمه(ع) ایجاد شده و یا مورد ابتلاء مردم قرار گرفته‌اند را نمی‌توان از عمومات و اطلاقاتی که در اعصار گذشته توسط معصومین(ع) بیان شده است، استفاده نمود. همانگونه که از اشکالات قبل روشن می‌شود، این روایات درصدد حصر شاهد بودن هر امام نسبت به مردم زمان خود نیستند، بلکه در مقام بیان این نکته هستند که در هر عصری امامی به عنوان شاهد وجود دارد. به این معنا که اعصار و قرونی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند، امامی به عنوان شاهد نیست، پس، این روایت نمی‌خواهد دلالت کند بر اینکه هر امامی که شاهد بر مردم زمان خویش است، شاهد بر مردم زمان‌های بعد نیست. علاوه بر این شأن شاهد بودن با شأن مبین احکام بودن، متفاوت است.

۵-۲-۱. مناقشات مشترک الورد در استدلال به هر سه روایت

۵-۲-۱-۲. مناقشه اول

مستدل می‌خواست از سه روایت فوق اینگونه استفاده کند که هر امامی اختصاص به نسل زمان خود دارد و تنها، وظیفه بیان احکام برای آنان را دارد.

نتیجه این سخن آن است که مخاطبین روایات هر امامی، فقط مردم زمان همان امام هستند. یکی از لوازم چنین ادعایی این است که مردم زمان‌های ائمه بعد نتوانند از روایات ائمه پیشین استفاده نمایند. در حالی که از روایات متعددی استفاده می‌شود که حکمی که در روایت مثلاً امام باقر(ع) بیان می‌شد، برای مردم زمان امام رضا(ع) نیز ثابت بود و یا حکمی که در زمان امام رضا(ع) صادر می‌شد، در زمان امام عسکری(ع) نیز مورد استناد قرار می‌گرفت؛ زیرا در روایات مختلف دیگری ائمه(ع) می‌فرمودند هر حکمی که از یکی از ما بیان شود، به منزله این است که از دیگران بیان می‌شود و فرقی بین روایات ما در زمان‌های مختلف وجود ندارد. در اینجا به عنوان نمونه به دو مورد از این روایات اشاره می‌شود:

۱- «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَدِيثُ أَسْمَعُهُ مِنْكَ أَوْ زَوْيَةٍ عَنْ أَبِيكَ أَوْ أَسْمَعُهُ مِنْ أَبِيكَ أَوْ زَوْيَةٍ عَنْكَ قَالَ سَوَاءٌ إِلَّا أَنْكَ تَرَوْيَهُ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لِحَمِيلٍ مَا سَمِعْتَ مِنِّي فَارَوْهُ عَنْ أَبِي» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۱).

۲- «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ وَ غَيْرِهِ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(ع) وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳).

همانطور که از روایات فوق و روایات دیگری که در این زمینه وجود دارد، استفاده می‌شود؛ احادیث ائمه(ع) نسبت به مردم اعتبار یکسانی دارند و همه آن‌ها به منزله کلام واحدی بوده که برای همه حجت است. حال اگر ادعا شود که هر امامی فقط موظف به بیان احکام مکلفین زمان خود است، این متصل بودن و به منزله یک چیز بودن روایات از بین می‌رود و مردم زمان‌های دیگر نمی‌توانند به روایات امام قبل از زمان خودشان استناد نمایند.

۵-۲-۱-۲-۵. مناقشه دوم

دومین مناقشه‌ای که به صورت مشترک به روایات سه‌گانه فوق وارد است، این است که روایاتی

وجود دارد که دلالت می‌کند بر اینکه، در زمان غیبت باید به احادیث ائمه پیشین مراجعه شود و لازمه این امر آن است که ائمه پیشین نسبت به نسل‌های دوران غیبت در مقام بیان بوده باشند. در نتیجه نسبت به مسائل مستحدثه که در زمان غیبت مورد ابتلاء قرار می‌گیرد، باید به روایات و احادیث ائمه (ع) مراجعه نمود. در نتیجه تمسک به اطلاقات و عمومات بدون اشکال خواهد بود. از میان این روایات به دو روایت اشاره می‌شود:

۱- «حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامَ هُدًى وَ لَا عَلِمَاءَ يَرَى وَ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِذَا وَقَعَ هَذَا لَيْلًا فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ أَمَا أَنْتَ فَلَا تُدْرِكُهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَتَّضِحَ لَكُمْ الْأَمْرُ» (شیخ صدوق، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۴۹).

۲- «حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقُصْبَانِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُصِيبُهُمْ فِيهِ سَبْطَةٌ بَارِزٌ الْعِلْمُ فِيهَا بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا تَأْرُرُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا يَعْنِي بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَطْلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ نَجْمَهُمْ قَالَ قُلْتُ وَ مَا السَّبْطَةُ قَالَ الْفُتْرَةُ وَ الْعُيُوبَةُ لِأَمَامِكُمْ قَالَ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ فَقَالَ كُونُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُطَّلِعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ» (همان).

دو روایت فوق و نیز روایات دیگری که در این مورد وارد شده‌اند، دلالت دارند بر اینکه، در زمان غیبت که دسترسی به امام معصوم (ع) وجود ندارد، همان عمومات و اطلاقاتی که از زمان‌های قبل به ما رسیده، حجت است و طبق آن باید عمل نمود. اشکالی که ممکن است در اینجا بیان شود، این است که روایات مذکور درصدد بیان یک راه‌حل کلی در زمان غیبت برای دستیابی به معارف دینی هستند و منافاتی با روایاتی که وظیفه هر امام را مختص به زمان همان امام می‌داند، ندارند. در پاسخ گفته می‌شود: آن روایات فقط دلالت می‌کند بر اینکه مردم هر زمانی حتماً باید امام و هدایت‌گری داشته باشند و دلالت بر انحصار امامت و هدایت‌گری هر امام به زمان خود ندارد؛ اشکال دیگر این استدلال آن است که بالأخره این روایات دلالت دارند بر اینکه در زمان غیبت -ولو به عنوان راه‌حل- ادله صادره از امامان پیشین حجت بوده و می‌توان به آن‌ها استناد نمود. بنابراین، حکم مسائل مستحدثه که در زمان ائمه پیشین وجود نداشته‌اند را در صورتی که شرایط اطلاق و عموم وجود داشته باشد، می‌توان از عمومات و اطلاقات صادره از معصومین (ع) استفاده نمود.

۵-۲-۱-۳. دلیل دوم (کاشفیت اشتراط اتصال سیره به زمان معصومین(ع) به عدم وظیفه ائمه نسبت به آینده) به غیر از روایاتی که بیان شد، دلیل دیگری نیز بر این مطلب که ائمه(ع) وظیفه بیان احکام نسبت به نسل‌های آینده را ندارند، وجود دارد و آن مطلبی است که تقریباً همه علما در مورد سیره، بر آن تسالم دارند و آن این است که حجّیت سیره عقلاء متوقف بر مقدماتی است:

مقدمه اول: صغرای سیره عقلاء در مورد موضوعی که مورد نظر است، ثابت شود.

مقدمه دوم: این سیره متصل به زمان معصومین(ع) باشد.

مقدمه سوم: از طرف شارع این سیره ردع نشده باشد (نائینی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۹۳؛ شاهرودی،

۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۳۷).

با مقدمات سه‌گانه فوق، جواز یک حکم شرعی که مستند به سیره است ثابت می‌شود.

حال نکته‌ای که مقدمه دوم بر آن تاکید دارد، این است که این سیره متصل به زمان معصوم(ع) باشد. از این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که ائمه(ع) نسبت به زمان آینده در مقام بیان نیستند، و آلا برای احراز تقریر کافی است عمومات و مطلقات ناهیه شامل سیره نباشند. بنابراین، اشتراط اتصال سیره به زمان معصومین(ع) کاشف از این است که معصومین(ع) فقط نسبت به زمان حال خود وظیفه تبیین احکام شرعی را دارند، پس نمی‌توان عمومات و اطلاقات صادره از ائمه معصومین(ع) را شامل مسائل و موضوعات مستحدثه نیز دانست.

لکن به این دلیل نیز اشکال وارد است؛ توضیح اینکه، همانطور که در علم اصول آمده است، سیره عقلاء به تنهایی حجّیت ندارد و تنها در صورتی که نظر شارع از آن کشف گردد، حجّیت است. برخلاف حکم عقل که حجّیت آن ذاتی است و پس از اینکه قطع به حکم عقلی حاصل شد، عقل، حکم به حجّیت آن می‌کند و نیازی به جعل حجّیت از طرف شارع ندارد. سیره عقلاء فقط در مواردی می‌تواند حکمی را ثابت نماید که کاشف از امضاء و نظر شارع بوده باشد و چون این سیره در واقع فعل عقلاء است، به همین دلیل باید رضایت شارع نسبت به آن احراز شود. به همین دلیل در صورتی می‌توان رضایت شارع را نسبت به آن سیره احراز نمود که این سیره در مرأی و مسمع معصوم(ع) انجام شده باشد و شرع نسبت به آن سکوت کرده و آن را منع نکرده باشد. در این صورت مشخص می‌شود که شارع راضی به آن سیره است، و آلا اگر شارع راضی به سیره عقلاء بما هو هو نبود، باید دلیلی مبنی بر ردع و منع آن سیره اقامه می‌کرد، تا اغراء به جهل نسبت به مکلفین لازم نیاید (حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۶، ص ۴۵۷).

بنابراین، سیره برای اینکه مورد استناد قرار بگیرد، لازم است مورد امضاء شارع قرار گرفته و امضاء شارع احراز نمی‌شود، آلا به اینکه این سیره متصل به زمان معصومین(ع) باشد. با این بیان، تفاوت بین

باب سیره و باب عمومات و اطلاقات روشن می‌شود؛ چراکه در سیره عقلاء فرض این است که معصومین(ع) نسبت به مورد سیره سکوت کرده‌اند و مطلبی بیان نکرده‌اند، ولی در عمومات و اطلاقات فرض بر این است که معصومین(ع) در مقام بیان حکمی از احکام الله قرار داشته‌اند. یعنی نه اینکه سکوت نکرده‌اند، بلکه با عباراتی مطلق و یا با بهره‌گیری از الفاظ عموم بدون اینکه قید یا وصفی بیان کنند که افراد دیگر را (اعم از افراد و احوال موجود و یا مقدره‌الوجود) از تحت آن بیان خارج کند، حکم شرعی را بیان نموده‌اند. به عبارت دیگر، در باب سیره از سکوت شارع پی به حکم شرعی می‌بریم؛ اما در باب عمومات و اطلاقات از بیان شارع، حکم شرعی ثابت می‌شود؛ به خصوص در قضایای حقیقیه‌ای که افراد آن مقدره‌الوجود هستند و بر افرادی که در آینده محقق می‌شوند، ولو در گذشته وجود نداشته و یا در معرض ابتلاء نبوده‌اند نیز تطبیق می‌شوند.

۶. شرایط تمسک به سیره

همانطور که روشن است، سیره برخلاف ادله لفظی، فاقد لسان و لفظ بوده و از ادله لثیه محسوب می‌شود. در موارد مشکوک و امروزین و امور مستحدثه که آیا سیره در آن جاری می‌شود یا خیر، باید به قدر متیقن از سیره اکتفاء کرد و این چیزی جز لزوم همسانی (حتی همسانی در شرایط، پیامدها و آثار) وقایع امروز و زمان معصوم نیست. به عنوان مثال، برخی به غزوات و جنگ‌های عصر رسول گرامی اسلام(ص) استناد می‌کنند و سیره پیامبر(ص) را بر جنگ با کفار می‌دانند. در مقابل، برخی با استناد به صلح‌های منعقد شده توسط پیامبر(ص) با سران کفر، و صلح تاریخی و پرافتخار امام حسن مجتبی(ع) اصالت را به صلح می‌دهند و معتقدند، امروز نیز باید در دکترین سیاسی اصالت‌الصلح را مبنا قرار داد و برخی اصاله‌الجهد را مبنا قرار می‌دهند. این در حالی است که استناد به سیره معصومین(ع)، متوقف بر لزوم همسانی در شرایط، پیامدها و آثار است. توجه به این نکته ضروری است که «امر سیاسی» حقیقتی سیال و متغیر دارد و نمی‌توان در این امور امری ثابت را به دین منتسب کرد، بلکه رهبر هر جامعه با توجه به شرایط و اقتضائات ملی و بین‌المللی و با مشورت با کارشناسان و خبرگان امور مختلف، تصمیم به اعلام جهاد یا انعقاد صلح می‌گیرد و هر دو تصمیم، صحیح و منطبق با موازین اسلامی است.

۷. نتیجه‌گیری

در مسائل مستحدثه یعنی موضوعاتی که در زمان معصومین(ع) یا اصلاً وجود نداشته و یا اگر وجود داشته حالات و کیفیت‌های جدیدی بر آن عارض شده است، برای کشف حکم شرعی آن‌ها می‌توان به عمومات و اطلاقات وارد در فرمایشات معصومین(ع) مراجعه نمود؛ مشروط به اینکه دلیل

عام یا مطلق صلاحیت شمول نسبت به موضوعات مورد نظر را داشته باشد و لازمه آن این است که اولاً، مقدمات حکمت در ناحیه آن‌ها تمام باشد و ثانیاً، احتمال اینکه شارع در زمان صدور روایت به آن مصادیق و موارد التفات داشته است، وجود داشته باشد. همچنین اشکالاتی که ممکن است در این مورد وجود داشته باشد؛ مثل اینکه گفته شود ائمه (ع) فقط وظیفه ابلاغ احکام به نسل زمان خود را داشته‌اند و در مقام بیان احکام نسل‌های آینده نبوده‌اند، وارد نیست، بلکه کلام معصومین (ع) مشروط به اینکه شرایط عموم و اطلاق در آن وجود داشته باشد، برای نسل‌های آینده نیز حجت بوده و نسبت به مسائل مستحدثه قابل استناد هستند. البته در استناد به سیره معصومین (ع) باید توجه داشت که سیره برخلاف اطلاقات و عمومات که در ادله لفظی هستند، فاقد لفظ است و در زمره ادله لیبی قرار می‌گیرد. در موارد مشکوک و امروزین و امور مستحدثه که آیا سیره در آن جاری می‌شود یا خیر، باید به قدر متیقن از سیره اکتفاء کرد و این چیزی جز لزوم همسانی (حتی همسانی در شرایط، پیامدها و آثار) وقایع امروز و زمان معصوم نیست.

منابع

قرآن کریم.

- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بيروت: انتشارات دارالفکر، چاپ سوم، ج ۲، ۱۰، ۱۳.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱). *المحاسن*. قم: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
- تبریزی، میرزا جواد (۱۳۷۸). *دروس فی مسائل علم الاصول*. قم: دار الصدیقیة الشهیده، چاپ دوم، ج ۶.
- حرّعاملی، ابوجعفر (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*. قم: موسسه آل البيت، ج ۲۳.
- حلّی، حسین (۱۴۳۲ق). *اصول الفقه*. قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه، ج ۶.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). *کفایة الاصول*. قم: موسسه آل البيت.
- خمینی، سید روح الله (۱۴۲۳ق). *تهذیب الاصول*. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲.
- خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ق). *تحریرات فی الاصول*. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲، ۵.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ق). *محاضرات فی اصول الفقه*. قم: موسسه احیاء آثار الامام الخویی، ج ۴-۵.
- سبزواری، محمدباقر (۱۴۱۸ق). *کفایة الأحكام*. اصفهان: انتشارات مهدوی، ج ۲.
- شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الاصول*. قم: موسسه دائرة المعارف الاسلامیه، چاپ سوم، ج ۴.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۸ق). *دروس فی علم الاصول*. قم: انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ج ۱-۲.
- صدوق، ابن بابویه (۱۴۱۰ق). *کمال الدین و تمام النعمة*. تهران: نشر اسلامی، چاپ دوم، ج ۲.
- صدوق، ابن بابویه (۱۴۱۳ق). *من لایحضره الفقیه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ج ۳.
- صفار، محمد بن حسن (۱۴۱۸ق). *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*. قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ج ۱.
- طباطبایی، سید علی (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل*. قم: موسسه آل البيت، ج ۱۳.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). *تفسیر العیاشی*. تهران: المطبعة العلمیه، ج ۲.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۴ق). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*. قم: منشورات دارالرضی، ج ۱.
- قمی، ابوالقاسم بن محمد (۱۳۷۳). *قوانین الاصول*. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، چاپ دوم، ج ۱.
- قمی، ابوالقاسم بن محمد (۱۴۳۰ق). *القوانین المحکمة فی الاصول*. قم: احیاء الکتب الاسلامیه، قم، ج ۲.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۱۲ق). *تفسیر قمی*. قم: احیاء الکتب الاسلامیه، ج ۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). *الکافی*. قم: دارالحدیث للطباعة و النشر، ج ۱.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۱۰ق). *بحار الانوار*. بیروت: موسسه الطبع و النشر، ج ۶۲.
- مشکینی، علی (۱۳۷۴). *اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها*. قم: الهادی، چاپ ششم.
- مشکینی، علی (۱۳۹۶). *تحریر المعالم*. قم: مهر.
- مغربی، قاضی نعمان (۱۳۸۳ق). *دعائم الاسلام*. بیروت: دارالمعارف، ج ۱.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۵۲). *اجود التقریرات*. قم: مطبعة العرفان، ج ۱.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۷۳). *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*. تهران: المکتبه المحمدیه، ج ۱.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۱۰ق). *فوائد الاصول*. تهران: المکتبه المحمدیه، ج ۲-۳.

نراقى، احمد (۱۴۱۵ق). مستند الشيعة فى أحكام الشريعة. قم: مؤسسة آل البيت، ج ۱۵.

نراقى، احمد (۱۴۲۲ق). رسائل و مسائل. قم: كنزى نراقين، ج ۱.